

## تر کان خاتون

یک صفحه از تاریخ کرمان - ذیل عنوان «مدرسۀ عصمتیه<sup>۱۰</sup>»

پس از آنکه براق حاجب حاکم قراختائی معروف کرمان فوت کرد (۶۳۲ هجری) برادرزاده‌اش موسوم بسلطان قطب الدین جانشین او گردید و اول کاری که کرد، پس از چهار ماه، زوجه براق حاجب - عّم خود - را که موسوم به قتلخ ترکان و معروف به ترکان خاتون بود بازدواج درآورد!

قتلخ ترکان ملقب به عصمه‌الدین از زنان نامدار تاریخی است که دوره حکومت او با اتفاقات و حوادث عجیب و غریب - مثل بیشتر زنان معروف تاریخ - توأم بوده است. این زن، پس از مرگ شوهرش قطب الدین، سفیری نزد هولاکو فرستاد و فرمان سلطنت را بنام پسر خرد سالش «حجاج» گرفت، و با دادن دختر خود، (پادشاه خاتون) به مسری ابا‌قاخان؛ اساس حکومت خود را مستحکم تر کرد.

حکومت این زن سالها طول کشید و هم در مدت حکومت طولانی اوست که کاروانسراها و قنوات و مساجد و مدارس متعدد در کرمان برپا شده است. درباره امور خیری که از طرف ترکان انجام گرفته، در تذکرة الاولیاء محراجی (ص ۷۶) روایتی ذکر شده است که بنقل عین آن مبادرت می‌شود:

... ترکان خاتون در بد و حال که هنوز حکومت و قوت نداشته و اعماقی عجب دیده چنانکه تقریر آن بدر کاک و دنائت می‌کشیده. ظاهراً در واقعه‌ای دیده که مجموع خلق بر او می‌گذرند (در باره زیده نیز چنین خوابی گفته‌اند و تفسیر آنرا موسی بن جعفر بر کار خیری نموده که خفر نهر مکه باشد) و از تغییر این مدتی عاجز و متغیر بوده و این خبر به بابا (مقصود بابا لوق از صوفیان معروف آزمان است) رسیده یا بر او کشف شده و فرموده که باز گشت همه کس با او باشد و نفع او عام باشد و بهمه کس بر سد و هیچ‌گنس از نفع و خیر او محروم نماند و همچنان بوده که تغییر گرده‌اند ...

حکومت قتلخ ترکان تا سال ۶۸۱ هجری طول کشید و چون مبنای قدرت او

<sup>۱۰</sup> در سالنامه‌ای که بااهتمام اداره محترم فرهنگ کرمان همین چند گاه انتشار خواهد یافت، آفلای باستانی پاریزی در تاریخ کرمان مقالاتی شیرین و ممتع نوشته‌اند که این‌یکی از آن جله است.

از سال ۱۵۵ شروع میشود، بنابراین بیش از ۲۵ سال با کمال قدرت براین شهر حکم‌گرفتاری کرده. درباره این زن مورخ معاصر او ناصرالدین منشی کرمانی گوید:

«... ملکه ای بود مبارک سایه، بلند پایه، عصمت شمار، عفت دثار، عادل سیرت، ستوده خسال، عالی همت، والا نهمت، دولت او دولتی بود قویم و روزگارش روزگاری بود مستقیم... ددایوان سلطنت و مملکت قیاده اسلام و بلقیس ایام گشت و در خدر عصمت و طهارت را به کردار و زیسته وار آمد...»

این ملکه عالی همت، اول کاری که کرد، بنای مدرسه‌ای بود در شهر، بدین معنی که دستورداد مرقد شوهرش سلطان قطب الدین را تعمیر کردند و همانجا مدرسه‌ای بنا کرد و از اموال و املاک خود موقوفاتی بر آن مدرسه وقف کرد و نام آنرا «مدرسه قطبیه» گذاشت و استادانی بر آن بگماشت:

«... و مولانا امام اعظم، افضل عهده و اکمل هصره تاج الملة والدین السیدی الروزنی بتدريس مدرسه قطبیه و تولیت فضاء مظالم موسوم فرمود، تبعرا و در علوم مشروع و منقول و فروع و اصول از شرح ووصف مستغنى است...»

تاج الدین سیدی دی پس از چندی وفات کرد و:

«... بعداز وفاقت مولانا شهاب الدین که سواد العین آن یگانه بود قائم مقام یدربزرگوارش آمد و ترکان او را بزید تریت و اکرام و نوازش و اعظام از ائمه ایام و علماء اسلام شرف امیاز ارزانی داشت...»

در اینجا اتفاقی بیش می‌آید که تقریباً وضع مدرسه قطبیه را بحال بحرانی و قرتی در می‌آورد، یعنی شهاب الدین پسر روزنی دچار اشتباهی میشود که کار را بر همه مشکل میکند. بیش از آنکه موضوع را تشریح کنیم، این چند سطر را در خصوص عفت و عصمت ملکه قتلخ ترکان بخوانید تا بعد بمطلوب برسیم.

در «سمط‌العلی» مینویسد:

«... بعد از بلقیس که بر ملکات و حاکمات باستان بواسطه عنایت عالم علوی رتبه تقدم و تفوّق داشت، از تخته‌نژاد اکسره عجم توراندخت و آذر می‌دخترا یکچندی بر دیهیم و گاه بادشاهی نشاندند. و بعد از مبعث محمدی از نژاد حکام و سلاطین ملکه‌ای بامور ملک کافله میشده است چون سیده مادر بجدالله دیلسی و خلفه ملک منصور بن نوح سامانی و والده سلطان بر کیارق سلجوقی. فاما ذیل حصمنشان از لوث هر تهمتی منزه نمانده است، بحقیقت اگر قتلخ بر کان را تلو بلقیس و نایبه قیاده خوانند مبالغتی نباشد...»

اینک پردازیم باشتباهی که شهاب الدین هر تکب شد. شهاب الدین همانطور که گفته شد مدرسه قطبیه بود و مورد اکرام و اعزاز تمام، و مخصوصاً ترکان مایل

بود که وضع مادی این معلم نیز رو برآه باشد. معلوم نشد چه علتی پیش آمد که شهاب الدین از ترکان رنجید و سخنی گفت که او را مطرود در گاه نمود. شهاب الدین ترکان را متهم به بی عصمتی و اعمال نا مشروع کرد و این تهمت البته قابل بخاشایش نبود. منشی کرمانی مینویسد:

... چون ازوی سخنی مستقیع که متضمن نسبت سرادق طهارت بود بتهمنی که مستلزم اجراء حد و تعزیر بر گوینده نمود نقل کردند و بنزهت اذیال العصمة الترکانیه من امثالها مطهره که در حق برخواهین جهان سرافرازی نموده باشد و بطهارت و تصوین بر تمام ملکات تفوق جسته و در عصمت وعفت بثباتی که،

در حرم مترش و بستان سرای عصمتیش جز بشرط راستی یا که سر و بن بالا نکرد سر فوا گوش کنیزانش نیارست آورید لولوی کافودوش تا نام خود للا نکرد چگونه کرد و صمت تهمتی بر چهره تتفف او توان نشاند ... »

بگذریم از اینکه اصرار و الحاج منشی در اثبات طهارت و عصمت ملکه ترکان از حد گذشته است، بهر حال این امر نه تنها شهاب الدین معلم را به حد و تعزیر محکوم میساخت بلکه قتل او نیز واجب شمرده شد و بهر حال: «... بجست و جوی آن قضیه، اعیان دولت قیام نمودند و بر وی ثابت شد و بسیاست و قتلش واجب دانستند». پس از دستگیری و اثبات قضیه، شهاب الدین را در چاهی که در قلعه بود و مخصوصاً محکومین سیاسی و شدید الحکم، محبوس ساختند و بزنجیر انداختند، و چند سال در حبس و زندان باقی بود.

در این وقت، اتفاق تازه‌ای روی داد بدین معنی که حاج سلطان، پسر ترکان که مدتی قبل بدربار اباقا خان رفته بود بکرمان بازگشت و ضمناً در فکر آن بود که خود را از تسلط و خودسری هادرش ترکان خلاص کند و بعيد نیست که تهمت شهاب الدین هم بدون اطلاع حاج کفته شده باشد.

بهر حال چون حاج فرمان حکومت کرمان را داشت بهمین خیال هر روز بیهانه‌ای مادر را آزار میداد تا بلکه دست از دخالت در امور بکشد و حتی گاهی از مرحله تهمت هم کار میگذشت و عملاً دست بتوهین و هتک حرمت مادر میزد. از جمله کارهای عجیبی که این پسر حلال زاده کرده است، رفتاری است که با مادر خود در بر دسیر کرد. شرح آن را از زبان مورخ همان دوره بشنوید:

... حجاج سلطان از راه بطر جوانی و سکر کارانی، بر همان شبهه بتبعیر و تسلط اصرار نمود و ترکان خاتون اغصان و اغصان مادرانه میگردید اما مفسدان طرفین جمعی نوچاسته - ضمایر ایشانرا متغیر میداشتند ... عاقبة الامر آن نفاق و خلاف سرایت کرد و شرح حال آنکه در «باغ مشیز» حجاج سلطانرا دوزی در بارگاه ترکان خاتون شراب تمام دریافت و آرزم وجا یکسو نهاده از جاده رعایت شرط ادب منعرف شده بر ترکان خاتون اقتراح رقص کرد و آن خاتون رضاجوی اورا از راه اضطرار و اکراه از چهار بالش عصمت برخاسته آستینی چند بر فشاند و در آن حال دندان لشکر آواز برآوردند که ،

پیداند چوح و اختر و بخت تو نو جوان آن به که پیرنوبت خود با جوان دهد ... معلوم بود که مجبور کردن مادر بر قص در حضور امرا و سران لشکر آنهم در حالی که مست بودند یک کار مستانه و اتفاقی نیست و مخصوصاً پس از آنکه «دستی چند بر فشاند» شعر فوق از طرف عده ای از رنود خوانده شده نشان میدهد که حجاج سلطان این توطئه را قبلاً چیزه بود، و بیچاره ترکان هم بنناچار در میان این گروه مست بر قص در آمد است!

بهر حال این توهین موجب شد که ترکان شبانه از «بر دسیر» بطرف «سیرجان» فرار کرد و بالاخره از آنجا پیش اباقا رفت و فرمان حکومت کرمان را گرفت و بکرمان بازآمد. حجاج در اینجا توانست مقاومت کند و از کرمان گریخت (۶۶) هجری) و بهندوستان رفت و قتلع حاکم کرمان شد.



صحبت از شهاب الدین بود و حبس او، باز گواز نجد و ازیاران نجد. شهاب الدین در این فترات مورد بخشش قرار گرفت و دوباره مستند تدریس و همچنین امور کتابخانه مدرسه بعده او را گذار شد و مجدداً در مدرسه قطبیه بتدریس پرداخت ... اما باز دست از مخالفت خود با ترکان برنداشت و در اوقات ضعف ترکان و بالاخره انقراض حکومت او، فتوی داد که کلیه اوقاف این ملکه باطل است، زیرا در عفت ملکه شک داشت و بنابر این بحکم او کلیه وقفیات از کف رفت. باین اکتفا نکرد و باز فتوی داد که مسجد جامع نوی را که ترکان ساخته بود خراب کنند، زیرا جایز نمیدانست چنین زنی بانی خانه‌ای برای خدا باشد. بدین طریق مدرسه مطروح، موقوفات معدهم و مسجد مخروب گردید.

اماکار بهمین جا تمام نشد. سالها بعد، نوبت پادشاهی بدختر این ملکه یعنی پادشاه خاتون رسید که زنی بسیار زیبا و قسی القلب بود. این زن که در شعر و شاعری نیز دست داشت، برادر خود سیورغتمش را در قلعه، آنهم در چاه، محبوس نگاهداشت و خود حاکم مستقل کرمان گردید. پس برای قبضه امور، نخست بفکر آن اقتاد که اول، برادرش را که مدعی محسوب میشد از میان بردارد و یکی از نشکهای که بردامن اوست همین جریان است.

سیورغتمش در چاه قلعه محبوس بود، شاهزاده کردو جین بفکر استخلاص او اقتاد، طنابی در مشک آبی که برای او میبردند، فرستاد، و او بوسیله همین طناب از چاه برآمد و بر دیوار قلعه شد و شبانه خود را از دیوار پرت کرد و با اسبهای که در بیرون قلعه آمده کرده بودند فرار کرد و باردوی گیخاتو رفت.

پادشاه خاتون نامه‌ای نوشته و برادر را خواست و گیخاتو نیز بدون توجه بر سر پناهندگی و مهمنداری، سیورغتمش را باز پس فرستاد.. پادشاه خاتون اورا با خفت تمام بر مر کمی سوار کرد و در بازار کرمان گرداند و بقول یکی از مورخین: «امل کرمان را از آن نموداری بود از روز مصاف دشت کربلا و تاریخ روز نامه‌های هرگونه فتنه و بلا...» بالاخره پس از چندی از زندان آزاد شد و تحت نظر بود تا اینکه تهمت زدند که با یکی از کنیز کان پادشاه خاتون ارتباط یافته و سرویسری دارد و حتی برای زهر دادن پادشاه خاتون کنیز را آمده نموده است. براین تهمت در شب بیست و هفتم رمضان سال ۶۹۳ هنگام افطار، او را خفه کردند، و بعد شایع نمودند که با ضرب کارد خود کشی نموده است. این جوان را در مدرسه‌ای که ساخته بود دفن نمودند. بعد از این اوضاع نوبت شهاب الدین زوزنی می‌رسد. پادشاه خاتون، بعلت اتهامی که شهاب الدین بمادرش زده بود او را از مسند تدریس و امامت معزول نمود ولی چون در شهر عنوان و نفوذ و محبویتی داشت، دستور داد برادر او بر همان الدین بر هاشم را به تدریس مدرسه گماشتند.

براین تاریخ باید افزود که ترکان خان در او اخر عمر مدتی بدربار ایلخان رفت و در آنجا بود که فرمان حکومت را بنام سیورغتمش پسر خوانده اش دادند و او از

خنثه ابن خبر دچار سکته شد و پس از چندی در چرنداب تبریز فوت کرد. پلداشاه خاتون دخترش؛ پس از آنکه بر اوضاع کرمان مسلط شد دستورداد که تابوت مادرش را با تعجیل تمام بکرمان حمل کردند و عموم مردم و رجال مراسم عزا بجای آوردند و بقول نویسنده سمعط العلی: «... استقبال بواجب کردند و در گنبد مدرسه که در روز شهر ساخته بود دفن گردانیدند، فضلاً و علماء را عمماً تربیت او از سر برآمد و رعایارا خلعت او از بر کشیده آمد...»<sup>(۱)</sup> این مدرسه کجاست و موقوفات آن چه شد؟ ظاهرًا محل مدرسه در محله ترک آباد که بعداً به «قبه سبز»<sup>(۲)</sup> معروف شد وجود داشته و مناره های آن در زمان حمله آغا محمد خان خراب شده است. سرپرسی ساکنس در کتاب خود، هشت سال در ایران مینویسد:

«... این بنا ناسال ۱۸۹۶ میلادی بازتر و مهمتر اینکه کرمان بشمار میرفت و در آن تاریخ، ذلزله بنای آنرا که روی خرابی نهاده بود بکلی ویران ساخت. این محل مقبره یکی از اسرای خاندان قراختائی و یک قسم از مدرسه‌ای را که بنام مدرسه ترک آباد معروف، تشکیل میداده است، قبة منبور ساخته‌ان عجب استوانه‌ای شکل بود... در خارج محوطه آن خاتمه‌کاری و تذهیب قابل ودلفریبی چشان بیننده را خیره ساخت، در گچ‌کاری‌های داخلی محوطه نیز جسته جسته آثار طلاکاری و تذهیب ملاحظه می‌شد... کتبی روی دیوار را بطریق ذیل برای نگارنده خواندند: عمل استاد خواجه شکر الله واستاد عنایت الله ولدان استاد نظام الدین معمار اصفهانی. تاریخ بنا ششصد و چهل هجری بود که هشت سال بعد از وفات بر ارق حاج ب مؤسس سلسله قراختائی می‌باشد.»

### موقوفات عصمتیه امروز وجود ندارد. قرآن هائی که در محل مقبره بوده

(۱) ... شیخ شهاب الدین در زمان ترکان خاتون بوده‌اند، ترکان القاضی از حضرت شیخ مینموده که اورا در حبال نکاح خود در آورد و چون حضرت شیخ می‌خواسته‌اند که ملکه را تسلی نمایند گفته‌اند که هجون شمارا مدعایست که با درویشان علاقه و رابطه صوری باشد، مناسب آنکه خوابگاه و مضجعی که در شیوه‌گران جهه خود احداث نموده‌اید بدردویشان حواله نمایند تا چون در مضجع شما آرام گیرند شما تسلی باشید و قرینه بروجود رابطه و علاقه باشد. ملکه قبول کرد و خانقه و مدفن خود را بشیخ حواله نمود و مسلم داشته و وجهه خود در اصل شهر که حالی بشهر کهنه معروف است و مدرسه بود مدفن ساخته. (من ۱۰۴ تذكرة لاولیاء محابی)

(۲) «قبه سبز» اکنون غروبه است ولی از نظر تاریخی در خور تعمیر و نگاهداشی و ملاحظه است. بطور کلی لازم است در برآورده اینه و عمارت و آثار تاریخی کرمان تحقیقاتی بلیغ بعمل آید و تفصیل و تصویر هر یک تنظیم و تهیه گردد و بصورت کتابی بنام «راهنمای کرمان» انتشار یابد. این خواهشی است که قبلاً از دوست دانشمند آقای باستانی کردماهیم و اکنون هم تجدید می‌کنیم. اگر هم انجمن آثار ملی یادادره کل باستان شناسی در این مورد اهتمام فرمایند و آقای باستانی را بدین خدمت بگمارند بسیار بجهات. (مجله یغما)

اکنون به موزه آستانه شاه ولی انتقال یافته است<sup>(۱)</sup>. امروز بجای آن مدرسه قدیمی که روزی قطبیه و چندی عصمتیه و زمانی بمدرسه ترک آباد معروف بوده، دیبرستانی دخترانه بنام دیبرستان عصمتیه<sup>(۲)</sup> در خیابان شاهپور کرمان وجود دارد که باقیای آن مدرسه نام گذاری شده البته بجاست که بنام چنان خاتونی، چنین مدرسه‌ای در کرمان داشته باشیم...<sup>(۳)</sup>

۱ - آنچه بنظرم می‌آید هرجز، از قرآن مجید در یک مجلد است (سی پاره) که بانهايت زیبائی نوشته شده . وقف نامه ترکان خاتون هم دربیشت یکی از صفحات باخطی عالی مکتوب است . از ترکان خاتون آثار دیگری هم هست از آنجله ناومهای کلی است که در جلو گیری از خرابی قنات بکار میرده اند . (مجله یغما)

۲ - دیبرستان عصمتیه اکنون ازمؤسسات مهم فرهنگی کرمان است . در سال ۱۳۲۷-۱۳۲۸ نه تنها در تعمیر این دیبرستان ، بلکه در تعمیر پیشتر مدارس کرمان اهتمام و توجه شده است . (مجله یغما)

۳ - آفای باستانی از این بعد شرحی درباره دیبرستان عصمتیه مرقوم داشته اند که علاقمندان با این موضوع بساننامه فرهنگ کرمان رجوع خواهند فرمود . (مجله یغما)



## استخوان لای زخم گذاشتن

گویند قصابی را استخوان خرد بر یلک خلیده او را بتبغ میداشت . لاجرم بکحال شد . کحال او را عشوه میداد و هر روز دارو گونه در جشم وی میکرد و او هر روز با مداد منی گوشت بمطیخ طبیب میفرستاد . روزی بعادت بیامد ، طبیب بخانه نبود . تلمیذ چشم او بگشوده ریزه استخوان بدید و بیرون کرد . رنجور برفت و دیگر روز باز نگشت ، کحال از شاگرد ماجری بیرسید . گفت ریزه بر یلک داشت بدیدم و برآوردم و بسیان بهادم ، مانا که بهبودی یافته است . کحال بختم شد و گفت زهی ابله ! من هم آن استخوان میدیدم ایکن گوشت روزانه را جشم میداشتم . (امثال و حکم دهخدا).